

دکتر سید جعفر شهیدی

استاد دانشگاه - سرپرست لغت نامه دهخدا

چند هفته در کسور اردن

نخستین مخترع هواپیما - از طهران به دمشق -
مهمان خانه‌های دمشق - وضع شهر عمان - تربیت مردم
اردن - خیابان‌ها و خانه‌های عمان - آثار تاریخی
شهر عمان - ادب رانندگان - زنان و دختران - یادی
از فتح اردن بوسیله عمرو عاص - حملات اسرائیل
به اردن - بدبختی آوارگان - اهتمام شیر و خورشید
سرخ ایران - احترام عمومی اردنی‌ها به شاهنشاه
آریامهر - محبوبیت سفیر شاهنشاهی و....

دکتر سید جعفر شهیدی که بی هیچ اغراق از دانشمندان و از استادان طراز اول دانشگاه طهران است برای ایراد چند جلسه سخن دانی به کشور اردن هاشمی دعوت شد .

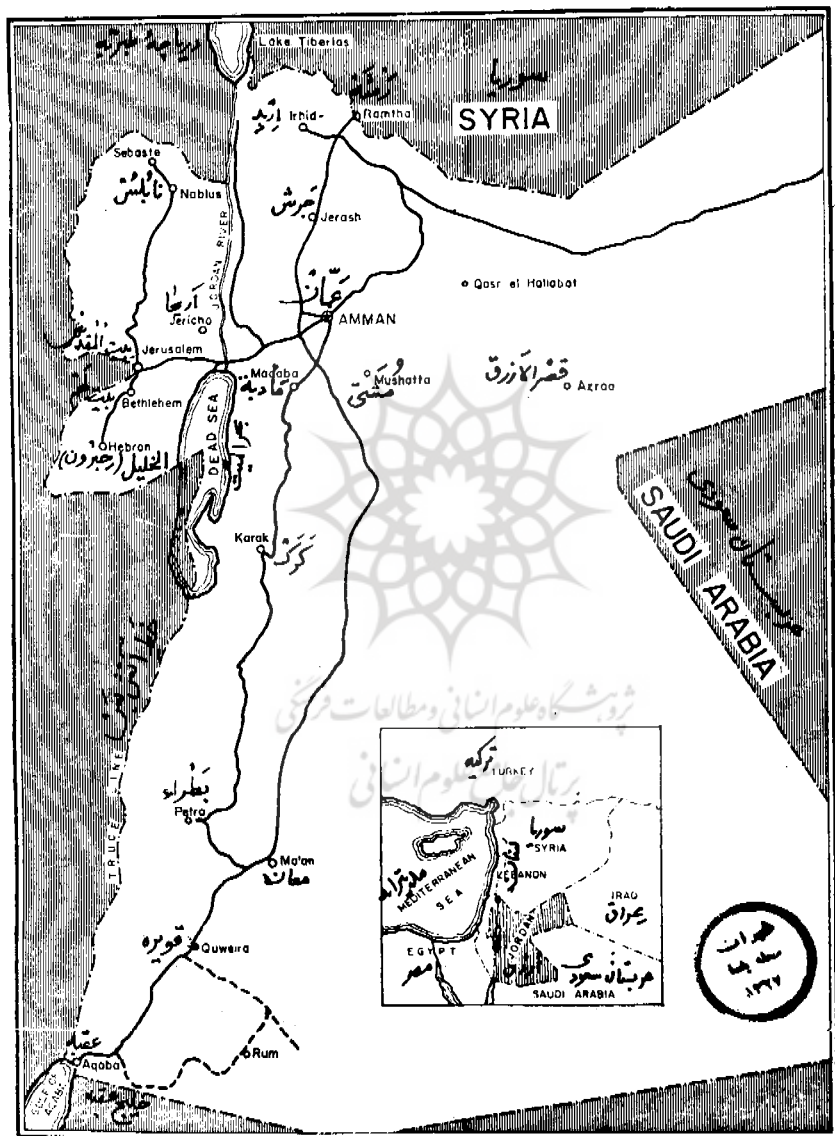
پس از بازگشت درخواست شداجمالی از شرح این مسافرت ادبی را مرقوم دارند؛ چه التماس‌ها کردم و چه واسطه‌ها برانگیختم تا این استدعا پذیرفته شد . حق هم تاحدی با اوست برای این که در دانشگاه علاوه بر دروس خود مواد درسی و در لغت نامه نیز ، خدماتی را که برعهده دکتر معین بوده (که خداوند تملای شفایش دهد) تمهید کرده و حتی مجال با کنویسی و مطالعه مجدد نوشته خود را ندارد . با درج مقدمه‌ای که خطاب به ینمائی است موافقت نبود اما از اجرای فرمان استاد گزیر نداشت .

متن خطابه‌های استاد به زبان عربی است اگر مجال یابد که خود ترجمه فرماید چه بهتر ، و گرنه به عبارت اصلی عربی به طبع خواهد رسید . ان شاء الله . **مجله ینمائی**

جناب آقای ینمائی ، دوست بسیار عزیز و دانشمندم .

سرانجام اصرار فراوان شما و رفتای روز چهارشنبه کار خود را کرد و پای مخلص را بپله انداخت . من این یادداشت‌ها را فقط برای سرگرمی نوشته بودم ولی شما از

آن «سخریه نامه» ای فراهم میکنید. تقریباً سی سال پیش بود، پسردایی من پانزده شانزده ساله بود و در بازار بروجرد کار میکرد. روزی کارفرمای او ویرا به دهی که نزدیک به شهر بود فرستاد. شامگاه که بازگشت گزارش سفر خود را آغاز کرد. یاد دارم مدت یک هفته و شاید هم بیشتر داستان این سفر در میان بود. همسالان او میگفتند اگر



فلانکس به قم یا مشهد برود گزارش سفر او یکسال یا دو سال طول خواهد کشید. بندهم باغرای شما و بدست خود چنین دستاویزی بدست خوانندگان فاضل و ظریف

طبع مجلهٔ محترم یغما میدهم تا بگویند هر گاه سفرنامهٔ اردن او چنین باشد برای سفر مغرب زمین کتاب چند جلدی مینویسد. ولی بجان شما قسم انگیزهٔ نوشتن این یادداشت‌ها تأثر عمیق من از بی‌خبری ملل مسلمان از یکدیگر است چنانکه نمونه‌های آنرا بکرات ملاحظه خواهید فرمود. شاید نکات قابل استفاده دیگری هم در آن دیده شود. ولی بهر حال برای چاپ مناسب نیست یا لااقل موقع آن نیست. شما میدانید یادداشت‌های مرحوم اعتمادالسلطنه با آنکه از کتابهای بسیار سودمند و از نظر تاریخی دارای اهمیت فراوان است و چاپ آن یکی دیگر از اقدامهای پرارزش دوست عزیز ما جناب آقای افشار است، هر گاه هشتاد سال پیش چاپ می‌شد چه طوفانی از ریشخند وطنه و دشنام برمی‌انگیخت والحق جای آن بود، نه از آنجهت که در آن کتاب به کسانی اهانت شده است، آن سخنی دیگر است، بلکه از آنرو که تذکار مطالب روز برای مردم روز، کاری عبث است. این یادداشت‌ها هم شاید پس از گذشت نیم قرن برای خوانندگان خالی از لذت نباشد اما برای معاصران هیچ لطفی ندارد، کمترین اثر آن اینست که مرا در محافل انس تخطئه کنند و ناسزا بگویند (و حق دارند) چنانکه دیدم و دیدید که چاپ بعضی یادداشت‌ها و دیوانها چه غوغائی برپا کرد و برای چه مدت نشخوار مجله‌ها را فراهم ساخت.

خلاصه دوست عزیز بدان که با همه کور باطنی جای پای خود را از پیش دیده‌ام و دانسته (ولی از روی ناچاری) بریسمان تو در چاه می‌افتم و این رطب و یابس‌ها را بدست می‌سپارم. ولا رأی لمن یضطر.

روز پنجشنبه ۸ فروردین ماه ساعت ۱۲ هواپیمای چهار موتور عراقی که نام (ابن فرناس) با خط درشت بر پیشانی پهن آن نوشته شده بود با حدود چهل تن مسافر (شاید هم چند تن بیشتر) از فرودگاه بغداد عازم عمان شد. مسافر بغداد به عمان در مواقع عادی هم فراوان نیست، بدینجهت هواپیماهای جت در این خط رفت و آمد نمیکنند. نمی‌دانم چرا بمحض دیدن هواپیما از خواندن کلمهٔ «ابن فرناس» دچار نگرانی شدم، پندارهایی که صرفاً زائیده واهمه و قیاسات ناشی از آن و ارتباط غلط بین مفاهیم است، گاهی سبب تشویش و دلهره میگردد و تا مدتی انسان را آزار می‌دهد.

عباس ابن فرناس از متفکران بزرگ اسلام و از مردم قرطبه است. در قرن سوم هجری و هفتم میلادی می‌زیسته و بسال ۲۷۴ هجری قمری مرده است. میگویند نخستین کسی است که صنعت شیشه سازی از سنگ رادر اندلس بوجود آورد، ابزاری برای شناسائی وقت اختراع کرد. در خانهٔ خود آسمان را با ستارگان و ابرها و برقها و رعدهای آن مجسم ساخته بود.

ابن فرناس اندیشه پرواز با آسمان و تسخیر فضا را داشت بدین منظور پرها و بالهایی برای خود ساخت و به هوا پرید و مسافتی را هم پیمود ولی بزمین افتاد و پشتش مجروح شد. نوشته‌اند علت سقوط او آن بود که برای پرواز بیبال اکتفا کرد و دمی برای خویش نساخت. شاعری از شاعران عصر وی ایاتی در وصف آسمان او و پروازش سروده است.

شرکت هواپیمائی عراقی بخاطر بزرگداشت این مرد یکی از هواپیماهای خود را بنام او نامیده است با این توضیح معلوم شد که ابن فرناس از شهدای طبقه اول سفر فضائی است.

جوهری لغوی معروف مؤلف کتاب «صحاح اللغة» نیز در همین راه شهید شد! نوشته‌اند دو لنگه در را بزیر بغل خود بست و از بالای بام بزمین پرید اما بیچاره ناکام مرد و بدتر از آن لقب دیوانگی را هم پس از مرگش باو اعطا کردند.

امروز در همه کشورهای اسلامی عده کمی از آشنایان بتاریخ هستند که ابن فرناس را می‌شناسند و از واپسین اقدام جوهری آگاهند، عامه مردم کوچکترین اطلاعی از کار شگرف آنها ندارند، شاید این گمنامی بخاطر اینست که این متفکران بزرگ در شرق یا در دنیای اسلام می‌زیسته‌اند و اگر غربی بودند شهرت آنان بیش از «لئونارد داوینچی» و «بسینه» و «هنسون» بود و شاید اگر جهان اسلام از مسیر علمی خود منحرف نمی‌شد اقدام این متفکران جسور قرن‌ها پیش از دنیای غرب به ثمر می‌رسید.

باری با توجه باینکه جمله معروف «الاسماء تنزل من السماء» (مانند صدها جمله عربی دیگر که اصالت آنها بدرستی معلوم نیست) در گوش ما حکم وحی منزل را دارد باین فکر افتادم که اگر در هواپیمای ابن فرناس بسرنوشت ابن فرناس دچار شویم چه خواهد شد. قضا را هوا ابرناك بود و زمین بهیچ وجه دیده نمیشد. یکساعت و نیم طول کشید تا بفرودگاه دمشق رسیدیم. در این فرودگاه هواپیما بمدت نیمساعت توقف کرد. وقتی سوار شدیم از آنهمه مسافرتها شش تن سوار شدند یکی بنده و پنج تن دیگر عراقی. اما آن پنج تن دو افسر داروساز بودند که از سردوشی‌های ایشان آنانرا شناختم، سه تن دیگر هم خود را معرفی کردند دو تن پزشک و دیگری مهندس بود مخصوصاً نام مهندس هواپیما را بیاد دارم مهندس عمر بود، جوانی بلند بالا. با دیدن قیافه خندان و چهره ژیبای مهندس عمر خوش بختانه در

کاخ محکم «الاسماء تنزل من السماء» مختصر رخنه‌ای پدید شد، اما بازچنان نبود که فکر ابن فرناس و سقوط را از خاطر بزدايد. اين پنج تن عازم جبهه، و کمک به ارتش اردن و عراق بودند. من که اخبار تصادم هفته قبل را در مرز اردن و اسرائيل خوانده



شهر عمان پای تخت کشور اردن

بودم، و از جنگ «کرامه» اطلاع داشتم، با دیدن این همسفران نگرانیم بیشتر شد. با خود می‌گفتم وقتی به زمین بنشینیم بزشک و داروساز بدرمان آسیب دیدگان می‌پردازند، مهندس عمر هم با هواپیماهای اسقاط سرگرم می‌شود، دو افسر هم به جبهه می‌روند، اما تکلیف مخلص چیست و بقول معروف مرا کجا می‌برند؟ در این عرصات و انفسا

چه کسی بفکر امرؤ القیس و طرفه بن العبد است تا چه رسد باین که بپرسد منوچهری دامغانی و حسن متکلم از ایشان چگونه تقلید کرده اند. بالاخره کاری بود شده، و پشیمانی سود نداشت، در وسط آسمان هم پیاده شدن ممکن نبود.

تصورهای غلط چنان در ذهنم جا گرفته بود که می پنداشتم صدای توپ و خمپاره و تفنگ در خیابانهای عمان قطع نمی شود و کشته ها بروی هم می افتند و مردم باین سوی و آن سو می دونند. ابن فرناس، هواپیمای بی مسافر دکتر و دارو ساز و مهندس عمر و اخبار روزنامه های تهران همگی باهم می آمیخت و مرا پربیشان می کرد... از همه بدتر طوفان و باران سخت هواپیما را مانند گهواره به چپ و راست می برد.

پس از یکساعت وقتی بفروودگاه عمان پیاده شدم جز باران سیل آسا و محوطه خالی و ساکت فرودگاه چیزی دیده نمیشد. طبق معمول استقبال کننده ای نداشتم زیرا اولاً کسی خبر نداشت ثانیاً ضرورتی ایجاب نمی کرد! خدا پدر راننده تاکسی را بیامرزد که وقتی گفتم مرا بهممانخانه مناسبی ببر حساب گاو بندی و دلالی گرفتن خود را نکرد و بعداً شناختم که تاکسی رانهای عمان برخلاف راننده های تاکسی بعضی از کشورها چه مردم خوبی هستند زیرا بارها کرایه بیش از مبلغ معین بآنها دادم و باعرض تشکر و گاه عرض معذرت، مبلغ اضافی را پس دادند (درست مثل تاکسی رانهای شهر خودمان!)

از فرودگاه تا شهر با یک دید سطحی متوجه اشتباه خود شدم و خوشبختانه تطبیق و نام ابن فرناس و تصور میدان جنگ عمان همه بی اساس از آب درآمد زیرا نه تنها صدای گلوله و خمپاره شنیده نمی شد بلکه اوضاع کاملاً آرام بود؛ دکانها باز و مردم بکار مشغول بودند.

هممانخانه ای که تاکسی ران مرا بآنجا برد (فندق الکازار) نام داشت. و نمیدانم این اسم از کدام زبان گرفته شده.

هممانخانه چی کلید اطاقی را بمن داد نمره آنرا خواندم ۳۰۷ بود. یادم آمد چند سال پیش یکی از استادان بزرگ دانشگاه تهران در مقام مقایسه هممانخانه های سوریه با تهران بحکم آنکه «همیشه مرغ همسایه غاز می خواند» می فرمودند: هممانخانه های دمشق با تهران قابل مقایسه نیست و برای اثبات گفته خود میگفتند شماره اطاقی که من در آن بودم (چهارصد و پنجاه و دو) بود (آن سال هنوز هتل هیلتون در

تهران ساخته نشده بود) و من تعجب میکردم که برای شهر دمشق چنین مهمانخانه‌هایی چه ضرورت دارد. وقتی شمارهٔ اطاق خود را خواندم و نگاه دقیقی به مهمانخانه



تعمیدگاه محلی که یحیی بن زکریا (معمدان) مسیح را تعمیر داد

افکندم، دیدم سه طبقه بیشتر ندارد و مساحت آنهم زیاد نیست متوجه شدم مهمانخانه‌چی‌ها شماره اطاق‌های هر طبقه را از صد شروع میکنند چنانکه در بعضی بیمارستانهای تهران

هم رسم است (کاری است که سالها بعد شرکت واحد اتوبوسرانی خودمان در نامگذاری خطهای تهران از آن استفاده کرده) خلاصه عقده حقارتی را که نسبت به مهمانخانه‌های شهر خودمان داشتم و بر سینه‌ام سنگینی میکرد برطرف شد.

روزنامه‌های عصر خبر بر خوردهای مختصر مرزی را منتشر کردند و دانستم که منطقه جنگ بمسافتی تا حدود پنجاه کیلومتر دور است. فردای آنروز جمعه بود و مثل اینکه از همان لحظات اول بامداد مردم برای شنیدن خبر تصادم آمادگی داشتند، زیرا میدیدم برادری و روزنامه فروشها توجه بیشتر می‌شود اتفاقاً از ظهر تیراندازی شروع شد و بطوریکه سخنران نظامی خبر داد تیراندازی تا ساعت ۷ بعد از ظهر ادامه داشت و در هفت نقطه بین سربازان اردن و اسرائیل زد و خورد در گرفت. از بعد از ظهر بلندگوی پلیس مرتب اخطار میکرد که چراغها را از پشت پرده اطاق روشن کنید مهمانخانه دار ما فوراً مقداری کاغذ سیاه به پنجره‌ها کوید و در چند نقطه شهر عده‌ای با سطل‌های پر از مرکب آبی رنگ ایستادند و چراغها و شیشه‌های ماشین‌ها را چه شخصی و چه دولتی رنگ می‌کردند. شاید دو ساعت طول نکشید که همه اتومبیل‌ها رنگ شد. چند تن را دیدم که داوطلبانه سوار ماشین‌های ارتش شدند تا بجبهه بروند. عجب این بود که آثار نگرانی در قیافه هیچکس دیده نمیشد مثل اینکه همه آنها جزء کارهای عادی و برنامه مرتب روزانه است. جلوی دکان نانوایی و قصابی ازدحامی دیده نمی‌شد. گویا کسی بفکرش نمی‌رسید که شاید فردا جنگ نزدیک تر شود و آذوقه یافت نگردد. اگر مختصر نگرانی وجود داشت در خاطر چندتن مسافری بود که در آن مهمانخانه ساکن بودند مخصوصاً تاجر جوانی را دیدم که بازنش از افریقای جنوبی بمکه مشرف شده و در بازگشت گذارشان به عمان افتاده بود و در همان مهمانخانه بسر میبردند. می‌خواست از راه قاهره بکشورش برود و بحکم غربت باهم آشنا شدیم با چند کلمه انگلیسی دست و پا شکسته و استقاده بسیار از زبان بین‌المللی باهم درد دل میکردیم، بسیار می‌رسید و هر چه باو میگفتم بنده خدا خطری متوجه تو نیست باورش نمیشد، آخر هم از هواپیما و رفتن بقاهره چشم پوشید و با اتومبیل از راه سوریه به بغداد رفت.

روز شنبه دهم فروردین اوضاع آرام بود. بعد از ظهر مهمانخانه دار کاغذها را از پشت پنجره برداشت، شیشه‌های چراغ اتومبیل‌ها هم کم کم شسته شد، شب یکشنبه

شهر قیافه معمولی خود را پیدا کرد و چراغهای شهر روشن گشت.

شهر عمان پایتخت کشور هاشمی اردن اکنون سیصد هزار تن یا بیشتر جمعیت دارد و بر فراز تپه‌های متعددی ساخته شده است. این تپه‌ها را جبل می‌گویند.

«جبل عمان» و «جبل اللو بیده» از نقاط تازه ساز پایتخت است. مخصوصاً جبل عمان دارای ساختمانهای زیبایی است. سفارت خانه‌ها بجز سفارت امریکا که در جبل اللو بیده است عموماً در این جبل است. از جمله سفارت شاهنشاهی ایران و منزل سفیر کبیر ایران که باغ بسیار زیبا و با صفائی است در همین منطقه است. از جبل‌های دیگری «جبل الحسین» و دیگر جبل القلعه است. موزه شهر در جبل القلعه قرار دارد و در باره آن بعداً توضیح خواهم داد.

این پستی‌ها و بلندی‌ها بهمان اندازه که در روز میدان دید را محدود میکنند و باصطلاح عرصه را بانسان تنگ می‌سازد شب هنگام که چراغ‌های شهر روشن میشود از بلندی بسیار زیبا بنظر میرسد. خانه‌های محله‌های نوساز دیواری کوتاه دارد که بلندترین آن يك متر و نیم و غالباً یکمتر یا کمتر است بهمین جهت باغچه خانه‌ها و چمن کاری و گلکاری خانه‌ها پیداست و بر زیبایی شهر می‌افزاید.

فرض کنیم یوسف آباد و عباس آباد بهم چسبیده است و فرض کنیم مردم این دو نقطه باید احتیاجات خود را در محل خود تأمین کنند پیداست که چگونه مغازه‌ها و ساختمانها و سینماها و بناهای دیگر در آنجا ساخته میشود، عمان چنین منطقه‌ای است. در داخل پایتخت از آثار باقی مانده حکومت رم قدیم معبدی است که پلکان نیم دایره و قسمتی از دالانهای آن باقی مانده است و آنرا مدرج فیالادلفیا مینامند. قسمت عمده این بنا برور زمان نابود شده است. اکنون دولت مشغول ترمیم و نگاهداشت باقی مانده این معبد است. گفتیم شهر عمان بر فراز و نشیب تپه‌ها یا بقول خودشان جبل‌ها ساخته شده است. روکاری بناها عموماً از سنگ تراشیده سفید یا سبز کم رنگ است. هر يك از صاحبان خانه‌ها موظف است نمای خانه خود را به شکلی جداگانه بسازد و این تنوع در زیبایی شهر بسیار مؤثر است. درخت‌ها و چمن‌های شهر از آب لوله کشی یا آب باران سیراب میشود. اصولاً قسمت شرقی اردن کوهستانی است و آب ندارد. نهر اردن هم پائین تر از قسمت شرقی است و برعکس قسمت غربی از آن

مشروب می‌گردد. کشتزارها و درخت‌ها و جنگل‌های قسمت شرقی از باران آب می‌خورد. آب شهر از نهر کوچک زرقاء تأمین می‌گردد. فقط مناطقی که ارتفاع کمتری دارد بامسطح است از نهرهای کوچک آب می‌گیرد. اغوار ۱ نیز از آب نهر استفاده می‌کند. سخن از ساختمانهای شهر عمان و خانه‌های بی‌دیوار آن بود. آزادی ساکنان این خانه‌ها چیزی است که در همان روز اول توجه مرا جلب کرد. فراوان میدیدم که خانم خانه و یا دختران او در ایوان و باغچه خانه یعنی تقریباً در راهگذر مردم بکتاب خواندن یا دوخت و دوز مشغولند و آیندگان و روندگان کوچکترین مزاحمتی برای آنان ندارند گویا اصلاً کسی آنجا ننشسته است. در اینمدت هر چند که کوتاه بود خشونت یا تندی، مشاجره، متلک گوئی و بعض تعارفات دیگر که رائج بین المللی است در عمان ندیدم و علت حقیقی آنرا هم نتوانستم بفهمم زیرا نظیر این منانت و آرامش در دیگر کشورهای عربی کمتر دیده میشود. مردم عمان و بلکه مردم چند شهری که از این کشور دیدم عموماً مؤدب، خونگرم بودند، در گفت و شنود نهایت ادب را رعایت میکردند؛ غالباً می‌پنداشتند عراقیم وقتی میگفتم ایرانی هستم بیشتر محبت میکردند بخصوص هنگامیکه میدانستند مهمان دانشگاه هستم. من از تمام مردمی که در شهرهای مختلف اردن با آنها آشنا شدم نام ایران را جز با احترام و محبت نشنیدم. گاهگاهی بعضی‌ها کله دوستانه میکردند و توقع بیشتری از ما داشتند که آنهم ناشی از تبلیغات نابجای رادیوهای بعضی کشورهای عرب زبان بود.

در عراق رسم است وقتی کرایه تا کسی را می‌پردازند براننده تا کسی کلمه‌ای میگویند که معنی آن در فارسی «بگیر» است. من هیچوقت در عمان چنین کلمه‌ای رادر تا کسی یا اتوبوس نشنیدم و در سوریه بندرت بگوش میخورد. بجای این کلمه وقتی می‌خواهند کرایه اتوبوس یا تا کسی را بدهند میگویند «سرافراز کنید» یا «بفرمائید» یا لطفاً. و این نشانه‌ای ادب اجتماعی مردم است. استعمال این کلمات مخصوص طبقه تحصیل کرده نبود زیرا من مخصوصاً با اتوبوس و تا کسی سرویس می‌رفتم که بیشتر به اخلاق مردم آشنا شوم و بالنتیجه با همه طبقات برخورد داشتم و همه همینطور رفتار میکردند.

نام تمام

۱- اغوار جمع غور بمعنی زمین پست و اصطلاحاً مناطقی است که از سطح دریای پائینتر است. بهمین جهت محصول آن خوب و مرغوب است. در همین محل بود که عمرو بن العاص لشکر خود را فراهم کرد و در همین موضع مسلمانان برومیان پیروز شدند.